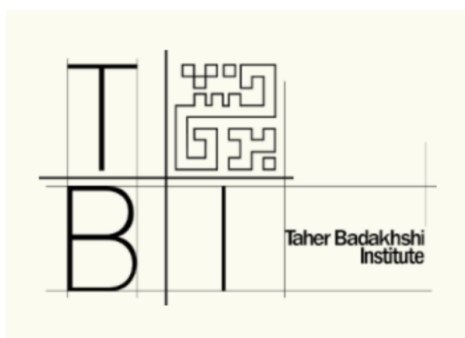
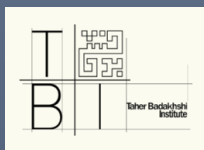






2024

Journal of Taher Badakhshi Institute for Social Transformation

TAHER BADAKHSHI INSTITUTE FOR SOCIAL TRANSFORMATION

پژوهش کده طاهر بدخشی برای تحول اجتماعی

Copyrights by „Taher Badakhshi Institute“. All rights reserved

همه حقوق نشر، تکثیر و الگو برداری این اثر به «پژوهشکده طاهر بدخشی» تعلق میگیرد

گردایه جستارهای طاهر بدخشی

نهاد چاپ و پخش کننده
پژوهش کده طاهر بدخشی
برلین / آلمان

Copyrights by „Taher Badakhshi Institute“
All rights reserved
First published 2026

Citation
Taher Badakhshi, Letters
Journal of the Taher Badakhshi Institute JTBI.
V4: page 44-48, 2026,
TBI Academic Press

همه حقوق نشر، تکثیر و الگو برداری این اثر به
«پژوهشکده طاهر بدخشی» تعلق میگیرد
چاپ اول ۲۰۲۶ م

استناد / نقل قول:
طاهر بدخشی، نامه ها
مجله پژوهش کده طاهر بدخشی
شماره ۴، برگه ۴۸ تا ۴۴، ۲۰۲۶
TBI Academic Press

نامه ها

پیش گفتار

طاهر بدخشی بین سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶، دوره‌ای از کاوش‌های فلسفی و منطقی و پژوهش‌های ادبی و عرفانی، نامه‌های متعددی نوشت. او همچنین بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷، دوره‌ای که با موضع‌گیری‌های سیاسی و مبارزات شدید اجتماعی برای رهایی و عدالت علیه رژیم مشخص می‌شود، نامه‌های زیادی نوشت. تعداد کمی از این نامه‌ها از جزر و مد تاریخ، آشفتگی سرنوشت و حملات رژیم جان سالم به در بردند. تعداد قابل توجهی، به ویژه نامه‌های مربوط به دوره دوم (۱۳۴۷-۱۳۵۷)، هرگز رونویسی یا بایگانی نشدند، زیرا خطرات امنیتی را به همراه داشتند. با این وجود، نامه‌های باقی مانده، که برخی از آنها را امروز منتشر می‌کنیم، بینش عمیقی از ساختار فکری شخصی ارائه می‌دهند که عمق فکری او در ذهن مردم ۵۰ تا ۷۰ سال بعد افزایش یافته است.

نامه‌های انتخاب شده طبیعتاً بسیار متنوع هستند. طیف دریافت کنندگان ناهمگن و ناهموار است.

نامه اول، آخرین نامه طاهر بدخشی به فرزندان و خانواده‌اش است که از زندان نوشته شده است، جایی که او به طور قابل پیش‌بینی توسط رژیم کمونیستی خلق به قتل رسید. او دلیل فعالیت سیاسی خود را به فرزندان خود و برادرزادگانش^۱، با عباراتی فوق‌العاده ساده توضیح می‌دهد و بر لزوم شناخت و عشق به کشور محبوبش و به‌ویژه به بدخشان کوچکش تأکید می‌کند. او در پایان می‌گوید: ما مجبور بودیم در راه اجتماع و مردم برویم، اگر به شما ها نرسیدیم و یا نمی‌رسیم، فردا میبخشید و خوش می‌شوید که چنین کردیم. این نامه اوج فاجعه‌ای است که به زندگی ما ضربه زد و ما را از پدرم جدا کرد. او برای ما رفت، ما بخشیدیم و میهن را دوست داریم همان گونه که بدخشان کوچکش را. او در هر روز زندگی ما با ماست.

نامه دوم خطاب به مردی بسیار محترم از بدخشان تاریخی است. جناب ضیازاده ارجمند به همراه طاهر بدخشی و دیگران در سال ۱۳۳۰ انجمنی به نام آباد خواهان میهن تأسیس کرده بودند. این انجمن یکی از اولین سازمان‌های سیاسی مترقی در افغانستان بود. با این حال، این انجمن در مجموع گروهی کوچک و محتاط از میهن‌پرستان با خواسته‌های میانه‌رو سیاسی بود. طاهر بدخشی در این نامه با استفاده از اصطلاحات مترقی و صریحاً چپ، وضعیت جدید سیاسی و اقتصادی کشور را در شرایط جدید تحلیل می‌کند. او به صراحت بر گزینه‌های تأسیس یک حزب ملی با برنامه مترقی تأکید می‌کند.

این نامه گواهی بر مسیری است که طاهر بدخشی در سال‌های پس از ۱۳۳۰ پیمود، مسیری از انگیزه‌های سیاسی میانه‌رو به یک سیاست و عمل مترقی چپ‌گرا.

سومین نامه از این مجموعه نامه‌های طاهر بدخشی خطاب به یک دانش آموز جوان کلاس هفتم در دبیرستان حبیبیه است. طاهر بدخشی، دانش‌آموز سال آخر کلاس دوازدهم، همچنین به عنوان معلم منطق برای کلاس‌های پایین‌تر

^۱ آرش و آنژیک کودکان بهترین دوست و پسر عمویش انجینیر زید الله زید اند که ۱۳۵۵ فوت کرده بود

خدمت می‌کرد. این نامه گواه قدرت تخیل و تمایل معلم برای توانمند سازی و توسعه دانش آموزانش است. طاهر بدخشی، مانند این نامه به یک دوست جوان که به وضوح استعداد و هوش نویسندگی دارد، نامه‌هایی به دیگر دوستان جوان تر و مسن تر از پیشینه‌های ادبی و فلسفی متنوع نوشته است. همه این نامه‌ها گواه روشن بینی طاهر بدخشی نسبت به جهان است. نامه به نبی عظیمی به ویژه جالب است زیرا نبی عظیمی بعدها به یک شخصیت سیاسی مهم در کشور تبدیل شد و به عنوان یک ژنرال نقش تعیین کننده ای در ارتش کشور ایفا کرد. روح طاهر بدخشی پس از مرگش نیز بر این ژنرال نویسنده و متفکر سیاسی سایه افکند.

نامه چهارم این مجموعه، بیشتر مجموعه‌ای از یادداشت‌های کوتاه طاهر بدخشی به چهره‌های کلیدی اولین جنبش سیاسی موقتی کشور است، جنبشی که پیدایش و شکل‌گیری آن توسط خود طاهر بدخشی به طور قابل توجهی تحت تأثیر قرار گرفته بود. این نامه، سبک ارتباطی ظریف او را در هنگام بروز اختلافات برجسته می‌کند. ترکی و ببرک دو فرد دیگری هستند که در کنار طاهر بدخشی، در رهبری این جنبش نقش داشتند و مخالفت آنها دلیل اصلی پایان ناگهانی این اولین گروه سیاسی موقتی شد.

یادداشت او به دوستش سلطان علی کشتمند و امیدی که در آن ابراز شده بود که سلطان علی کشتمند به چهره ای پیشرو در نظریه اقتصادی در درون جنبش تبدیل شود، نیز به حقیقت پیوست، او می‌دانست که کشتمند چه استعداد و فهم در حوزه اقتصاد و اقتصاد سیاسی داشت. سال‌ها بعد کشتمند منحنی صدر اعظم کشور در تحت پیچیده ترین شرایط جنگ در افغان ستان اقتصاد کشور را مدیریت کرد.

نامه پنجم در این مجموعه متنوع، خطاب به میر غلام محمد غبار است. غبار در آن زمان بیش از ۷۰ سال داشت، در حالی که بدخشی تنها ۳۰ سال داشت و به نسل اول ترقی خواهان میانه‌رو در تاریخ افغانستان تعلق داشت. در سال‌های ۱۴۴۱ و ۱۴۴۲، طاهر بدخشی، به همراه گروهی از ادبا و روشنفکران، زمینه تأسیس اولین گروه چپ‌گرای موقتی سیاسی را فراهم کرد. گروه بنیانگذار در ابتدا شامل طاهر بدخشی، میر غلام محمد غبار، صدیق فرهنگ، نور محمد ترکی، ببرک (بعدها ببرک کارمل)، علی احمد زهما، میر اکبر خیبر و صدیق روحی بود. گروه اصلی بعداً به دلیل ناآرامی‌هایی که عمدتاً توسط یک فرد ایجاد شده بود، از هم پاشید: ببرک، پسر ژنرالی که روابط نزدیکی با دربار، به ویژه با هاشم مستبد و برادر زاده اش، داود محمد زی بارکزی مستبد، داشت. نامه طاهر بدخشی به غبار، یک سند تاریخی منحصر به فرد از جنبش رهایی بخش در افغانستان است. روایت آغازین نامه، با اشاره به ویکتور هوگو، قیاسی بین غبار و شخصیت داستانی هوگو برقرار می‌کند. ده پرسش مشخص طاهر بدخشی از غبار، خود غبار را تاریخی می‌سازد و اساساً وی را به عنوان تاریخ، یعنی به عنوان گذشته، قرار می‌دهد. طاهر بدخشی غبار را پیش از تاریخ ترقی خواهان افغانستان اعلام می‌کند؛ این هسته اصلی نامه است. غبار در این نامه طاهر بدخشی به تاریخ تبدیل می‌شود.

آخرین نامهٔ محمد طاهر بدخشی به کودکانش هارون روزبه، جاوید مازیار،

رودابه نیلاب، ولید ارسلان و برادر زاده هایش آرش کمانگیر و رعنا آنژیلا

از زندان پلچرخی ۱۳۵۷

ارجمند عزیزم هارون روزبه، سلام

زندگی پدرت مصادف یک دوره بحران ها و انقلاب های اجتماعی جامعه و وطن مان بود. خوب، او هم نقشی به عهده داشت. اینکه چگونه بازی کرد، تاریخ و حقیقت قضاوت می کند، همه میتوانید سرلند افتخار کنید. اینکه دشمنان طبقاتی و ملی کشور موقتاً چه خواهند گفت یا سکوت می کنند مهم نیست.

پدرت یک نسل جوانان وطن را پرورید و بالای نسل خود و آینده بی اثر نبود و نیست. کاغذ های پراکنده ام را جمع و حفظ کنید در هر کدام سخنی و نکته پی هست؛ محصول سی سال و چند مطالعه ی با شتاب و تشنگی عمیق به حقیقت. از طفیلی گری و ظلم دوری کنید و به هر چیز نظر به استعداد تان دست بزنید. من وطن کوچکم بدخشان را بسیار دوست دارم. فرهنگ ملی و تاریخ آن را بدانید و فراموش نکنید با بایقراً و محبوبه روابط برادری و نیکو قایم کنید.

جاوید عزیز: انشاءالله با استعدادی و زنده گی دوران شما نیکوست. فرهنگ وطن را بدانید و مردم دوست باشید.

نیلاب، ولید، آرش جان و آنژیک عزیز گپ های بالا برای شما هم است هر وقت زردیو و بدخشان بروید و خویش ها را بشناسید زید عزیز ما بسیار آنجا را دوست می داشت، ما مجبور بودیم در راه اجتماع و مردم برویم، اگر به شما ها نرسیدیم و یا نمی رسم، فردا میبخشید و خوش می شوید که چنین کردیم.

نامه محمد طاهر بدخشی به عبدالرؤف ضیازاده

پائیز ۱۳۴۳

برادر محترم آقای شاروال!

.... نمی دانم با کارهای نداشته وظیفه خودتان چقدر خود را مشغول می دارید و از کارهای خارج از وظیفه چقدر بدوش شما باشد. از جوی جدید دشت قرق اطلاع و خبری نداریم جهان شناسان عالم و اجتماعيون جديد. کاینات و جامعه را در حال تکامل صعودی می بینند...

تاریخ بشری این نظریه ها را تأیید میکند تمام این انقلابات... این همه سکندر ها و چنگیز ها و ناپليون ها همه حرکات کیفی بودند که کسی ظهور آن ها را پیش بینی نمی کرد این همه بزرگان پیش خود چندان بزرگ نبودند در حقیقت گردانندگان تاریخ، مردم عصر آن ها بود نه خود آنها.

شما در بدخشان کوچک یک جریان تاریخی تحول را مشاهده می کنید که چطور خان و خانزادگی در اثر شرایط اقتصادی رخت بسته کرد یعنی بحث اصلیت، خونی و خاندانی از بین رفت و در عوض جانشین آن پولداری شد، امروز خان بزرگ حکیم بای است نه اولاد دیوان بیگی یا میر سلطان زاده....

خوب در ملک ما در جامعه ما هنوز سیستم فیودالی (زمین داری) برقرار بوده تمام روابط سیاسی، حقوقی و اخلاقی ما بر اساس مناسبات و روابط فیودالی می چرخد اگر چه ماشین و طرز تولید سرمایداری از برون آمده، اما هنوز عام نشده و سر تا سر مملکت را فرا نگرفته است، اگرچه ما ملت خوانده می شویم اما ملت نشده ایم... فقط فیودال های اطراف در سیاست به نفع... مداخله نمی کنند، اما تمام اقتصاد و اساس زندگی هنوز به دست طبقه فیودال ها است، البته تجار بزرگ که دلال سرمایدار های خارجی اند هم به حیات اقتصادی و سیاسی ما تأثیر دارند، در میان این یک قشر اداره چی نیز هست که به نفع و استخدام او طبقه، حکومت می کنند و خلق ها را اداره می نمایند. در بیرون سالهاست که استعمار به امپریالیزم تبدیل شد، سرمایه های خود را به ممالک هند و اندونیزیا و افریقا و غیره صادر کردند و استثمار شرق و ممالک مستعمره را شروع نمودند. کاپیتالیسم به عالی ترین مرحله خود رسید یعنی (امپریالیسم) شد، لذا این دول امپریالیستی با متحدین خود یعنی فیودال ها (خان ها، شیخ ها و شاه ها) نزدیک شده آنها را تحت تأثیر اقتصادی و سیاسی خود آورده با قوت آنها را نگاه کردند تا مردم علیه آنها شورش نکنند. پس امروز در این ممالک و افغانستان: دو مانع عمده وجود دارد، که نمی گذارد که وضع تغییر کند. تغییر وضع عبارت از طرز و بر طرف کردن مناسبات و روابط فیودالی و امپریالیستی است، که آنها مانع رشد قوای تولیدی (دهقانان، کارگران. زمین و فابریکه) می شوند. اینها عبارت اند از: فیودالیزم داخلی و امپریالیسم خارجی که هر دو نفع مشترک داشته و متحد طبیعی اند که امریکا امپریالیست جهت خوردن نفت توده عرب با ملک سعودی دوستی می کند یا با رضا شاه دوستی می کند زیرا اگر یک حکومت ملی مثل ناصر و مصدق هم بیايد آنها را نمی گذارد.

بنأ تا اصلاحات ارضی نیاید و زمین ها به اساس کوپراتیف که تراکتور و لابرا توار... دارند به دهقانان بی زمین و کم زمین داده نشود، ملکیت های دهقانان متوسط تحت کوپراتیف بوجود نیاید تولید زراعتی زیاد نمی شود و عاید زیاد نمی شود. همچنین امپریالیسم دیگر طاقت فرساست، تجار دلال و عمده با وارد کردن اموال صنعتی غیر، مانع انکشاف صنایع ملی

شده و صنایع دستی را از بین برده و نمیگذارند تا اقتصاد ما بهتر شود تجارت ملی شود و سرمایه تجاری و سودخوری به فابریکه سازی سوق داده شود. یعنی درین مرحله تاریخی فقط بر علیه فیودالیسم و امپریالیسم باید مبارزه شود این هر دو متحد هم اند. ملت ایران نیم قرن است بر علیه فیودالیسم مجادله می کند؛ اما چون امپریالیسم از فیودالها حمایت می کند کامیاب نشده اند، لذا بدون مبارزه با امپریالیسم. فیودالیسم از بین نمی رود. امپریالیسم قوی و بزرگ است. پس در این مرحله تاریخی برای ایجاد یک حکومت دموکراسی ملی باید کوشید یعنی یک حکومت که متکی بر طبقات کارگر، دهقان، پیشه وران، منورین مترقی و سرمایداران ملی باشد و خصوصیات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی خود را داشته باشد.

حکومت ملی وقتی بوجود آمده می تواند که قبلاً مردم ملی کشور بتوانند احزاب ملی را بسازند. آن احزاب ملی اتحاد کنند در انتخابات اشتراک نمایند، پارلمان ملی را بوجود بیاورند حکومت مؤظف از آن پارلمان رای اعتماد بگیرد. آن وقت آن حکومت را ما (دموکرات ملی) می خوانیم.

لذا ما دموکراسی ملی می خواهیم یعنی چه؟ یعنی برای داخل: شاهی مشروطه، حکومت قانونی. مساوات قانونی. آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق حیات، حق احترام منزل، حق محاکمه، حق معارف به لسان مادری. حق عدالت اجتماعی یعنی حزب ملی یا حکومت دموکرات ملی بر علیه مطلقیت، استبداد، عدم مساوات مبارزه می کند. برای خارج: ملی هستیم یعنی چه؟ استعمار یون دشمن مردم ماست اقتصاد ما را وابسته اقتصاد خود کرده اند ما را تنها مملکت زراعتی می خواهند صنایع ما را نمیگذارند ایجاد شود و یا اگر ایجاد شود نمیگذارند ترقی کند با رقابت خود آنرا از پای در می آورند. لذا تنها دموکراسی داخلی کافی نیست، دموکراسی باید ملی باشد یعنی برای مردم ما. یعنی با خارجی های استعماری باید هم مبارزه شود زیرا بدون آن دموکراسی ما معنی نخواهد داشت ما باید در پهلوی دموکراسی سیاسی خود استقلال اقتصادی را حاصل کنیم، در پهلوی همین مسئله است که ما استعمار غرب استعمار پاکستان را باید در پشتونستان خاتمه بدهیم، آزادی پشتونستان ضربه بزرگی است به امپریالیزم غرب و متحد آن پاکستان. لذا چار روپیه [دالر، کددار و ریال] امروز را مد نظر نگیریم شکست امپریالیسم را مد نظر داشته باشیم. که به فایده زحمتکشان جهان و افغانستان تمام می شود.

ما و دیگر فرزندان مردم افغانستان از تمام اقوام و محالات عزم کرده ایم که حزب ملی کشورمان را بوجود بیاوریم و تمثیل کنیم و نگذاریم سنت ملی مردان مبارز و قهرمان این کشور از بین برود از منافع مردم و ملت فقط حزب ملی نمایندگی و دفاع می تواند و بس این خود جز اساسی یک دموکراسی است که در اروپا در انگلستان. در سوئیس در سوئدن تجربه شده است.

جبهه متحد ملی یا جبهه مردم: چون امکان دارد چندین حزب ملی بوجود بیاید لذا اینها در مرحله اول باید اتحاد کنند یعنی جبهه متحد ملی بوجود بیاید تا قوای شان بیجا و جدا ضایع نشود. ما به تأسی از تاریخ دموکراسی دنیا آرزو داریم از تمام احزاب ملی یک جبهه متحد ملی بسازیم که در آن نمایندگان کارگران صانعین، دهاقین خورده مالک، خورده تاجر. تاجر ملی، خان ملی و روحانی ملی می توانند گرد هم بیایند و بر علیه مطلقیت داخلی و استعمار خارجی مبارزه کنند البته این جبهه ملی متحد را باید حزب مترقی رهبری کند و اداره نماید ولا ناکام می ماند. اما هوشیار باید بود که این طبقات استثمارگر از منافع خود دفاع میکنند از مذهب. از قوم و ملیت، از تاریخ استفاده می کنند، می خواهند مردم به جنگ های مذهبی. ملی و قومی و محلی مشغول باشند....

طبعاً حزب ملی توسط نمایندگان طبقات زحمتکش و زیر ستم ملی و فشار مردم افغانستان در کابل بوجود آمدنی است اما شبکه های آن در اطراف در اعماق مردم کشور کشیده خواهد شد، امید است یکی از اشتراک کنندگان آن شما باشید آرزو داریم این افتخار در آن محال تاریخی نصیب شما گردد.

بدخشی

برادر ارجمندم نبی عظیمی؛

هر وقتی که ترا می بینم، از خطوط چهره اندوهناک و متفکر و فروغ چشمان مایوس و منتظرت، تمام هیجانات و تالمات انسانی و اجتماعی جوانان عصر و محیطم را روشن می خوانم. آنچه در مغز پر تلاطم و طوفانی تو می گذرد، همیشه مرا رنج می دهد که چرا مجرای به این سیلاب بهاری عصیان پیدا نیست؟ اما تو در «کپسار نویسندگی» راهی پیدا خواهی کرد و چون دریاچه ای تند و شوخی به «دشت کم حاصل هنر» کشور فرود خواهی آمد و آن را شاداب و سرسبز خواهی نمود. اجازه بده! این قطره اشک تحسر نارسای رهنمایی ها به آن دریاچه ای استعداد همراه و بدرقه باشد. در کوره راه زندگی با مشعل مغشوش جهان بینی های سطحی، یکه و تنها رفتن خود را به دام تزویر رهنزان «عقل و دانش» انداختن است و حکم خود کشی را دارد که از نادانی و ناشناسایی خویشستن و جهان، سرچشمه می گیرد. چنانچه بسیار اند کسانی که از نادانی «تابلیت» های مخدر زریچ را می خورند و به تب هوس می سوزند و هذیان های رویایی بسیار می گویند و طبقه اغفال کرده ای شان آن لاطایلات را در مجلات زر اندود بنام هنر و ادب به جامعه ها تقدیم می کنند تا عده ای را مسموم سازند و باز گروهی به تقلید ایشان خویشستن را تخدیر کنند و هذیان گویند؛ اما مردم کمی هم بوده اند و هستند که از زیبایی های طبیعت ملهم و از جریانات جوامع منتبه شده، پس از نیکو اندیشیدن به گفتار نغز پرداخته و نوشته ای جمیل به میان آورده اند. تو که شوق نویسندگی داری و استعداد آن هم در تو دیده می شود، باید در تهداب کاخ بزرگ هنر ایدئالی واقعی خویش، سنگ های بزرگ و استوار مترقی ترین افکار بشری را بخوابانی و بعد بر بالای آن دیوار های که ارکان ادب باشد، بالا بری بروی، از میان انبوه خشت های پخته شده در کوره تجربه ای مدنیت و مواد خام زبان مادری مانند فرخی، فردوسی، حافظ، خاقانی، میمنده و بیهقی بهترین کلمات و شسته ترین الفاظ و کاکه ترین ترکیبات و مزین ترین جملات را برگزین و چون جمال زاده ساروج طبقاتی را در میان آنها بریز و بسان صادق هدایت به کار ساده و عوام پسند آغاز کن: ببین در باره پیشوای ریالیست ها (بالزاک) چه گفته اند.

«بالزاک در همان اجتماعی می زیست که نویسندگان رومانتیک را در آغوش خود پرورده بود، اما این نویسنده به جای اینکه خود را تسلیم تخیل و تحسر سازد و دچار بیماری قرن شود و برای انصراف از فکر محیط خویش دست به دامن گذشتگان زند و به قرون وسطی پناه برد، اجتماع خود را با همه مشخصات و اسرارش و با همه صفات و نیکی و بدی ها که در آن بود، در آثار خویش نشان داد. آنچه را که تا آن روز نویسندگان رومانتیک از آن غافل بودند، یعنی تاثیر و نفوذ پول را در اجتماع آن زمان بیان کرد. آری، بالزاک، پاریس، عروس بورژوازی را چنین تعریف می کند: «وحشت انگیز ترین مناظر دنیایی گمان دیدار دهشت بار مردم پریده رنگ و زرد روی و افسرده ای پاریس است. پاریس میدان وسیعی است که بر اثر طوفان منافع، شب و روز در جوش و خروش است و در زیر این طوفان خرمی از مردم در تک و پو است... از همه منافذ قیافه های پژمرده و پرچین این مردم فراست و هوس و سمومی که مغز شان را انباشته است، بیرون می ریزد؛ نه... این ها را قیافه نمی توان خواند، این قیافه ها را (نقاب) نقاب ضعیف، نقاب قدرت، نقاب فقر و بدبختی، نقاب شادی، نقاب تزویر باید نام داد... در پاریس همه چیز دود می کند، همه چیز می سوزد، همه چیز می درخشد، همه چیز می جوشد، همه چیز شعله می کشد، بخار می شود و خاموش می گردد. زیرا پاریس دوزخی است. در پاریس عشق هوس است

و کینه چیز بیهوده ای، آنجا انسان قوم و خویشی به جز نوت هزار فرنکی و دوستی به جز بانک رهنی ندارد... وجود همه کس در پاریس مجاز است: حکومت و گیوتن، مذهب و وبا؛ هر کس به این محیط تناسب دارد و فقدان هیچ کس در آن مشهود نیست...

چه چیز بر همه تسلط دارد؟ زر و خوشی.

این دو کلمه را مانند چراغی در دست بگیرید و این قفس گچی، این کندو را که جوی های سیاهی در آن روان است، بپایید. در آغاز کار دنیای مردم محروم را ببینید:

کارگر، رنجبر کسی که پا ها، دست ها، زبان، پشت و یگانه بازوی خود را با پنج انگشت خود برای امرار معاش به کار می اندازد. این کارگر بیشتر از حد کار می کند. زن خود را مانند حیوان به ماشین می بندد و فرزند خود را به کار و می دارد. نمی دانم کارخانه دار چه رشته ای سحر آمیز به گردن این طبقه انداخته است؟ ... پیش از همه به این پادشاه جنب و جوش پاریس که زمان و مکان را به زیر اطاعت خود درآورده است، سلام کنید!

بالاخره به این مستخدم چند کاره ای ملامت ناپذیر سلام کنید!

به همین نسبت است که ژرژ التمان ادیب و منتقد معاصر فرانسوی گفته است: «گذشت زمان بالزاک را جوان تر می کند و آثار بالزاک هر چه بیشتر خوانده شود، تازه تر می گردد؛ ناگفته پیداست که ویکتور هوگو صاحب نبوغ است، اما اکنون دیگر سبک هوگو سبکی که چراغ آن در برابر چشم آفریننده اش خاموش شد، خریداری ندارد.» اشخاص علمی مانند انگلیس/نگلز؟ در باره بالزاک که در طبقه ارستوکرات و در سیاست سلطنت بود، می گوید: «در عالم تاریخ و حتی اقتصاد چیزی که من از آثار بالزاک فرا گرفته ام، بیشتر از همه چیز های است که از کتاب های تاریخ نویسان و علمای اقتصاد و آمارگران زیر دست جهان آموخته ام - این نویسنده که از سقوط اجتناب ناپذیر ارستوکراسی متأثر است با این همه عاقبت خوبی برای این طبقه پیش بینی نمی کند و این خود یکی از پیروزی های بزرگ ریالیسم و یکی از بزرگ ترین کامیابی های بالزاک است.»

بالزاک مکتب ادبی ریالیسم را بنا کرد و بعد از آن دهها مکتب دیگر به وجود آمد، اما این قصر ساده نه تنها همچنان پا برجا ماند، بلکه روز بروز صیقلی شده و درخشان تر می گردد. به گفته ای مولف «مکتب های ادبی:» «مکتب های متعدد بعدی نتوانسته است از قدر و اعتبار آن بکاهد و بنای رومان نویسی جدید و ادبیات امروز جهان بر روی آن نهاده شده است.»

خواهی پرسید، ریالیسم یعنی چه؟ ریالیسم عبارت است از مشاهده دقیق واقعیت های زندگی، تشخیص درست علل و عوامل آنها و بیان و تشریح و تجسم آنها.

البته هیچ وقت نباید مانند نویسنده ای بزرگ امیل زولا کار ریالیسم را به ناتورالیسم کشاند، زیرا ناتورالیسم تشریح بی غرض و دقیق طبیعت است که بحر علم بار آن را باید به منزل برساند، نسیم هنر.

نویسنده ریالیست قهرمان داستان خود را از میان مردم و از دور و پیش محیط خود بر می گزیند و پشت اشخاص عجیب و غریب مثل داستان یوسکی، نمی گردد. بلکه برای نویسنده ریالیست چون تولستوی هر پدیده اجتماعی و طبیعی موضوع قرار گرفته و بطور عادی بیان می شود. در نوشته های ریالیستی وحدت مصنوعی وجود ندارد، چیز های تصادفی دیده نمی شود.

اما امروز ریالیسم به مرحله تکاملی دیگری رسیده، چنانچه مولف «ریالیسم و ضد ریالیسم» می گوید:

«مقصود از ریالیزم در نظر نویسندگان معاصر شرح تجربه ای شخصی نویسنده است از زندگی، نه وصف مشاهدات او؛ گرچه نویسنده عناصر کارش را از واقعیت خارجی می گیرد، ولی نه از آن رواست که خود چیزی برای گفتن ندارد، نویسنده ابتکار عمل را به دست امور واقع می سپارد، زیرا زبان واقعیت از زبان خودش گویا تر و رسا تر است، وصف بی طرفانه واقعیت، حقیقت اساسی و مهمی را آشکار می کند:

حقیقتی که نویسنده کشف کرده و در آن زیسته است.»

ریالیزم متکامل قرن بیست که به اثر کامیابی جهان بینی های اجتماعی نوین با گورکی بصورت اساسی پی ریزی شده و سرمشق عالی مانند «مادر» دارد، فرزندان چون «عشق زندگی» و «پاشنه آهنین» جک لندن، «سرنوشت یک انسان» و «دن آرام» شولوخوف، «عصیان» و «آزادی» رومن رولان... بوجود آورده و فامیل انسان دوست و اجتماع پسندی در «برج عاج هنر» تشکیل کرده که آنها نه تنها چون کارکنان «رادیو» آه و فریاد طبقه زیرین اجتماع را که در بردن تخت تمدن زیر گرفته شده اند، به گوش هوش داران می رسانند، بلکه چون کارگردانان «تلویزیون» فجایع ستمگران طبقات ممتاز و صدر نشینان طفیلی اجتماع را بی رحمانه افشا کرده، در نظرگاه بینایان نمایش می دهند. آثار این مکتب اجتماعی و انسانی برای ساعت تیری و روزگردانی خسته شدگان و پیران نیست، بلکه کتب درسی جوانان و رهنمای زندگی مردم است؛ این است که هنر دوباره به مردم بازگشته و از ضروریات حیات آنها شده است. این مکتب جوان و ناخوشایند طبقات عالی (!) و ثقافت پسندان (!) مرتجع و محافظه کار را «هاریک هارتلی» این طور تعریف می کند:

ریالیزم اجتماعی بر این اصل مبتنی است که «کار» قدرتی خلاق دارد و هنر به منزله بسط و انعکاس خلاقیت «کار» است. این هر دو بطور مستقیم یا غیرمستقیم مناسبات متغیر اجتماعی را منعکس می کند و در آن موثر می افتد. «بین گورکی پیشوای این مدرسه یک مسئله مهم علمی سوسیولوژی یعنی تضاد های شهر و ده را چطور ادیبانه و هنرمندانه بیان می کند:

«من اندوهگین بودم و احساس تنهایی و غربت در میان این مردم قلب مرا به شدت می فشرد... من نظایر این افراد را دیده بودم و کمی آنها را می شناختم؛ من می دانستم که تقریباً یک بیک آنها از رهگذر یک تحول روحی شکنجه آمیز و اجتناب ناپذیر گذشته اند؛ شهر ها با اسلوب خویش روی جوهر نرم و شکننده ای ارواح آنها که زاده و پرورش یافته ای آرامش روستا هاست، صدا ها چکش کوچک کوبیده و پاره ای از آنها را پهن و پاره ای را باریک کرده اند؛ وقتی که این مردم خاموش و بی صدا شروع به خواندن آواز روستا های خود می کردند و افسردگی خاموش و گیجی رنج آمیز ارواح خود را جامه ای کلمات و نوا ها می پوشاندند، عمل ستمگرانه و سنگدلانه ای شهر آشکار تر احساس می شد.» در آخر بعد از دانستن ماهیت ادب امروز باید بگویم که شکل آن شعر و چه و چه... نیست، بلکه عصر ما (قرن رومان و ناول) است، چنانچه ژرژ سمنون ادیب و نویسنده معاصر غرب گفته:

«قرن بیستم را می توان عصر رومان نامید، اکنون اگر چه شهکار های رومان قبلاً بوجود آمده، ولی در قرن بیستم می توان ادعا کرد که رومان راه خود را پیدا کرده و بسوی شکل کلاسیک خود نزدیک می شود. از رومان روسی تا رومان امریکایی... جنبش عظیم و پر قدرت و مشابه ناشناخته احساس می شود... تخمیری که بی شک شرابی مرد افکن بوجود خواهد آورد و این شراب این حباب لرزان... این طلب حق حسیات و اداره زندگی یک جنین ناپیدا همان «رومان» است، اگر بهتر بخواهید نطفه عصر رمان است که بسته می شود.»

آقای عظیمی! این است آن راهی که من می توانم به شما نشان دهم؛ یعنی جاده ای دور و دراز «رومان» که اگر چه وسیع و ناپیدا انجام است و همه «جنگ و صلح» و «رستاخیز» «برادران کارامازوف» و «پدران و پسران» بر بالای آن شده و «بی نوایان» و «آزردگان» بسیار دارد، اما باز هم یک «کمیدی انسانی» است که به دنیای ما منتهی می شود، در مقابل «کمیدی الهی» که به آسمان رفته است. «چمدان» را که در آن «هنر داستان نویسی» را گذاشته ام، چون توشه ای راه برایت تقدیم می کنم؛ اما خودت «سگ ولگرد» را به خاطر «سپید دندان» همراه گرفته، با «پاشنه های آهنین» و با «عشق زندگی» پی «آزادی» به آرزوی دیدار «مادر» هنر روان شو؛ این است «سرنوشت یک انسان.» «فرزندانی که در راه عقل و حقیقت راه می روند، به همه چیز مهر می ورزند، آسمانی دیگر می آفرینند، آتش فساد ناپذیری دارند که از روح و از اعماق قلب سرچشمه می گیرد و بدین ترتیب است که در عشق پر شور فرزندان برای همه دنیا، زندگانی نوینی به ما داده می شود؛ چه کسی قادر است که این عشق را خاموش کند؟ چه کسی؟ آیا نیروی بالا تر از این وجود دارد؟

زمین است که آن را بوجود آورده و سراسر زندگانی خواهان پیروزی آن است، سراسر زندگانی!

به آرزوی نویسندگی شما؛

م. طاهر بدخشی

از خاطرات نبی عظیمی

زنده یاد طاهر بدخشی در صنف ۱۲ لیسه حبیبیه کابل استاد مضمون منطق ما بود. او بر علاوه درس منطق گهگاهی رهنمودهای در مورد آیین سخنرانی و نویسنده گی و نکته های در مورد جهان بینی علمی و مترقی به ما می اموخت. بدخشی گهگاهی در منزل شاعری از بدخشان که دهقان تخلص میکرد، با نسیم نگهت سعیدی، رحیم الهام و چند تا از دوستان نزدیک و دانشمنداش مجالس گفت و شنید ادبی دایر میکرد. من و کوشانی (بعدها معاون صدر اعظم در زمان ما) همین که خبر میشدیم با اشتیاق فراوان به خانه حاجی دهقان رفته و به سخنان آنان گوش میدادیم و کسب فیض می کردیم بر علاوه او هنگامی متعلم صنف ۱۲ مکتب ما بود من صنف ۷ مکتب بودم و همیشه وی را درحین سخنرانی در کنفرانس های ادبی مکتب دیده بودم، شهامتش و دلیری اش را برای ابراز حقایق می ستودم. بلی نزدیکی های امتحان سالانه بود که روزی وی به عنوان تحفه یک جلد کتاب هنر نویسنده گی را به من داد دستم را فشرد و گفت؛ شاید بعد از این کمتر ببینیم اما تو نوشتن را فراموش نکن کتاب را گشودم همین نامه را درلای آن یافتم. اما در باره شخصیت بزرگ و تأثیراتی که برمن داشته است، بارها نوشته ام و بار دیگر خواهم نوشت. .

با درود نبی عظیمی

نامه محمد طاهر بدخشی به هموندان جمعیت دموکراتیک خلق

۱۳۴۵

نامه‌های سرگشاده اینجانب (بدخشی) به تنی چند

من (بدخشی)؛ با درک از شرایط خاص آن روزها و بعد از یکسال کار مشترک (شروع از ۱۱ جدی ۱۳۴۳ خ تا ۱۱ جدی ۱۳۴۴ خ) با اعضای کمیته مرکزی «جمعیت» و با در نظر داشت شناخت که از خصوصیات هر یک آنها داشتم، چاشت روز ۱۱ جدی ۱۳۴۴ خ، (به مناسبت سال جدید میلادی/ اول جنوری ۱۹۶۶) در پست کارت‌های جداگانه، ضمن شاد باش به عده از آنها (اعضای کمیته مرکزی ...) نامه نوشتم و در همان روز خود مستقیم پست کارت‌ها را به هر یک سپردم.

نامه ها

رفیق ترکی

امید است بقا و استحکام جمعیت را با جلب همکاری همه جوانان و اعتماد به تفکر و عمل آنان تضمین کرده ...
معلمانه با اشخاص صلاحیت دار مسئولیت تفویض کرده به پیش گام گذار باشیم.

رفیق ببرک

امید است به اثر اعمال نیک در خلق و ابراز حسن نیت به رهبری در حزب تولید اعتماد کنیم. وظیفه خاص تاریخی ...
خود را که شاید (اتحاد ملی) و (ترقی اجتماعی) باشد توام به پیروزی برسانیم.

رفیق پنجشیری

آرزو دارم تا همیشه چنین پاکیزه در میان گروه و چون شمع مرکز جلب و جذب پروانگان بوستان خلق باشی اما ...
روشنیت نصیب دیده هر زنبور مباد.

رفیق کشتمند

آرزومندم برای بقا و پیشرفت جمعیت، تحت رهبری رفقای دارالانشا در نظر انتقادی که به سال گذشته می‌کنیم از ...
جمله تصحیحات یکی هم تغییر موضع گیری خاص است. رفقا فکر می‌کنند ما و شما در این باره گویا بسیار پیش رفته‌ایم
و خودم شخصاً امیدوارم که کشتمند یکی از مراجع (تئوریک اقتصاد) جمعیت گردد.

رفیق شهپر

پرچم صلح نقش عالی اصول و مداخلات خودت را درهم بستگی رفقا بخاطر جار و جنجال (سفسطه) هیچ وقت بر
زمین مگذار؛ مداخله شما در هر وقت در هر چیز ضرور است لذا حوصله فراخ تعقیب دائمی را استدعا می‌نمایم.

رفیق داکتر صالح

امیدوارم با تقویه رشته‌های ایدیولوژیک و پراتیک جمعیت نمونه ملی خود را چنان مستحکم می‌سازیم که این اتحاد ... کامل واقعی خلق‌های پشتون و تاجیک، اوزبیک و هزاره ... را تامین کنیم.

رفیق داکتر شاه‌ولی

آرزو دارم داکتر شاه‌ولی علاوه بر اینکه موضع اصولی خود را همچنان حفظ کند (مغز متفکر) آینده جمعیت ما ... بوده و همیشه معارف متکامل و مترقی را درباره جهان، جامعه و انسان نه تنها تعقیب کند بلکه فیاضانه ما را مستفید گرداند.

رفیق میثاق

با تصحیح روش برخورد امیدوارم در سال پیشرو خلاف سال گذشته در جلب و جذب روشن‌فکران و زحمتکشان ... ملیت ستم کش هزاره گام‌های وسیعی برداشته بتوانیم و جمعیت شان را به آنها بهتر معرفی نماییم.

رفیق صافی

امیدوارم با (تعمیق تئوریک) از کیست درخشان شما خلق‌ها بهتر مستفید شوند و دشمنان خلق نتوانند از نیروی ... فکری شما در بوروکراسی شان استثمار نمایند.

رفیق داکتر ظاهر

امیدوارم ما و شما انتخاب‌کننده ۱۹۶۵ م را با کوشش در بالا بردن سطح تئوری و اعمال قهرمانی درشت جلوه دهیم ...

دوکتور اناهیتا

درست همین رو پارسال (اول جنوری ۱۹۶۵ م) دوستان شما گرد آمدند ... از جمله کارنامه‌های یکسالگی آن یکی ... (فعالیت انتخابات) است، افتخار دارد که برادران این جمعیت برای بار اول دختر خلق را به پارلمان فرستادند و بدین وسیله نصف جدای نفوس را با نصف دیگر آن پیوند ابدی زدند.

نامه محمد طاهر بدخشی به میر محمد غلام محمد غبار

۱۳۴۳

یادداشت طاهر بدخشی در «دست نویس» ها پیش از نامه

«در کمیته سرپرست هفت نفره میان من و غبار ۴۰ سال تفاوت سن وجود داشت. من آن روزها سی ساله و غبار ۷۰ بود. من به تاریخ کشور سخت علاقه دارم. مؤرخیت غبار بین من و او علاقه می‌توانست به وجود بیارد. با این احساس و نیت خوب با این نامه آغاز ارتباط را طرح کردم. اما نیم‌قرن بدبینی و شکست يك عدم اعتماد زوال‌ناپذیری در او به وجود آورده بود، او وقتی که رابطه ۱۵ ساله‌اش را با ببرك برهم زد، با وجود مراجعه مکرر من و تره‌کی دیگر همکاری نکرد و میدان را [به] ببرك رها کرد. اگر آغا حوصله ماندن را می‌داشت سرنوشت دموکراتیک خلق و جریان‌های ملی شاید طور دیگر می‌شد!! بعدها هم خواستم ارتباط ادبی داشته باشم اما «...»

در کتب سرگزشت هفت نهم میان من و عباد چهار سال فاصله
 است و خود در کتب من آنروز در سال و عباد در سال ۱۷۵۰
 من تبارخ کور منی مکه دارم، موصیفت عباد من من الو
 مکه من توالتکے بود بیا، باری احوال و نیت خوب
 با این نامه آغاز ارتباط را طرح کردم اما نیم قرن پیش کتب
 یک عدم اعتماد و دال نایزیری در او وجود آورده بود - در دین
 دال ۱۰ ساله من را با یک برهم زد با وجود مراد مکرر من و کتب
 دیگر خلایک مکرر و میدان را یک را کرد - حکم را خواص و من
 را به کتب من و کتب دیگر ارتباط من و عباد را من
 طور دیگر من شد!! بعد من خودم ارتباط را به من شد -

آغای بزرگوار!
 دست ارادت که اندام من به من شد
 در خانه خلق به پرستان دهم

من و پیش هنگامیک در میان بزرگان آن مدین و مکه در کتب من
 با آن دلش ناتراشید بعد به آن کلاه بلوکی با یک آلت تندرستانه آن
 در مقابل داشتیم همان «کنوا لیسول» در میان فانتیسی بی توایان هوگو
 بیارم آن مکرر استغنی در رفیق او رفقه با او صحبتی کرد
 نو لیسول بزرگ در با بهان مردان علم بی پیر عا گوید:

نامه شخصی به غبار

دستی ارادتی که ندادم به شیخ شهر

در خانقاه عشق به پیر مغان دهم

آغای بزرگوار!

سه روز پیش هنگامی که دوستان به منزلتان آمدند و شما از بستر مریضی با آن ریش ناتراشیده سفید، به آن کلاه بلشویکی

با يك اکت تندرستانه آمده در مقابل ما نشستید، همان «کینوانسیونل» داستان فانتین بینوایان هوگو به یادم آمد که

اسقفی در مریضی او رفته با او صحبتی کرد.

نویسنده بزرگ در باره آن مرد انقلابی پیر می گوید:

«... آرام با نیم هیكل مستقیم، صدای لرزان یکی از آن معرین
که مایه حیرت علمای فزولوی می گویند - انعکاس فردا که تباری
از این مردان متناوب با هم در داشته است.
در وجود این مرد که می شود، مرد بلا درنده و شکاش می شود، با این همه نیز یکی
بیابان کاره و سکناست تندرستی را حفظ کردن بود، در نظام و نشان
او، در یک سو که او، در حرکت یکسان او چهره می گوید و در
داشت.»

منهم و تشکر آن روز خوب در میان شما خرم و در نفس هم مربوطی را
شنیدیم و در شایان و فقرا در آن محوطه بچشم سر دیدیم به آن روز فردا چشم،
تا ریح مملکت، بمحاذات شما در وضع امروز در میان مردم هر دو که در نظام
نگه داشت. در یک نقطه توقف کردم و نقطه ماجرایی که انسان
انسانیکه در راه کند و مردش نیم قرن است که تنها ملی تنها
در حال نیم راه هر که نیستند، سنگ ابو الهول قدرت رفیق تا امروز
که به من رسید، با طعنه آن در نزد است و هیچ خستگی
و حساسی نمی کند و یاد است مثل آن قهرمان بی نوابان نیست؟
حالا می خواهم این نقطه را تاریخ را به اجانبی که از تقوی و ولایتی
تا آن می رسد و در آن کم تا مردم ما و جوانان آن همه خود را در آن
منعکس بینند - بهتر است لباس زیبای اولی کتاب هر که
را به مطالب پیوسته که منتهی شده است بین شما و آن انقلابی
می بینم

«... آرام با نیم هیکل مستقیم، صدای لرزان یکی از آن معمربینی که مایه حیرت علمای فیزیولوژی می‌شوند - انقلاب فرانسه بسیاری از این مردان متناسب با عصر داشته است.

در وجود این مرد کهن، مرد بلادیده احساس می‌شد، با این همه نزدیکی به پایان کار، همه سکنتات تندرستی را حفظ کرده بود. در نظاره درخشان او، در لحن موکد او، در حرکت محکم شانه‌های او چیزی مغایر مرگ وجود داشت...»

من هم وقتی که آنروز خوب در سیمای شما خیره شدم و مریضی همه مربوطین را شنیدم و پریشانی و فقر را در آن محوطه به چشم سر دیدم به اندیشه فرو رفتم. تاریخ مملکت، مجاهدت شما و وضع امروز دوستان، مردم همه و همه از نظرم گذشت. در يك نقطه توقف کردم؛ در نقطه ماجراهای يك انسان، انسانی که در راه کشور و مردمش نیم‌قرن است که تنها بلی تنها (همراهان نیمه راه همراه نیستند) به جنگ ابوالهول قدرت رفته تا به امروز که به سن ۷۰ رسیده با طلسمات آن در نبرد است و هیچ خستگی احساس نمی‌کند آیا درست مثل آن قهرمان بی‌نویان نیست؟

حالا می‌خواهم این نقطه از تاریخ را به اجازه شما که از تقوای ریالیستی‌تان می‌ترسم «انلارچ» کنم تا مردم ما و جوانان آن چهره خود را در آن منعکس ببینند - بهتر است لباس زیبای ادبی کتاب هوگورا به مطالبم بپوشانم که من سخت شباهت بین شما و آن انقلابی می‌بینم.

همانطور که بنی انقلاب پرور وازی خزان و سازات خراسان

شهادت و قراحت موجود است

انقلابی بر در حجاب تبریک ایستاده گوید :

« آقا من زبان تبریک گویند من بفنا کی شکری رای دارم ... »

می فرماید بگویم انسان خشم بیدادگری دارد و آن جمل است - من بفنا کی
اینست که رای دارم اینست که سلطنت را ایجا ده کنده، سلطنت سلطنت
است که از باطل بوجود آمده در صورتی که علم قدری است که از حق حاصل شده است
انسان نباید از آن سود خج بوسید علم ... »

و قشیر از او (پیر مرد انقلابی) در ماه لوتی ۱۴ در سینه ششیک از سواد
ماه ایر شهبیه بر سینه گفته :

« نه باید نمی گفتم حق کشن کسی را در کتبه بستم ولی خود را منطف می بستم
که بهی را به پایان رسانم - من بفنا کی شکری رای دارم یعنی

فنا کی فتنه، برای زن

فنا کی بر رگی برای مرد

فنا کی فکرت برای طفل ... »

در ماه ماکامی انقلاب از او بر سینه ششیک از سواد ماه ماکامی امان الی خان
بر سینه گفته :

« در دنیا تصدیق می کنم که کار بستم حدی که از سید ما اصول حکومت قدیم
را در حقیقت زایل ساختیم ولی نتوانستیم آنرا کاملاً از افکار بزدانیم

همان‌طوری که بین انقلاب بورژوازی فرانسه و مبارزات سیاسی شما شباهت و قرابت موجود است.

انقلابی پیر در جواب تبریک اسقف می‌گوید:

«آقا به من زیاد تبریک نگوئید من به فناء ستمگری رای دادم ...

می‌خواهم بگویم انسان خصم بی‌دادگری دارد و آن جهل است - من به فناء این ستم‌گر رای دادم. این ستم‌گر سلطنت را ایجاد می‌کند. سلطنت سلطه‌ایست که از باطل به وجود آمده در صورتی که علم قدرتی است که از حق حاصل شده است. انسان نباید اداره شود جز به وسیله علم ... »

وقتی که از او (پیرمرد انقلابی) در باره لویی ۱۴ پرسیدند مثلی که از شما در باره امیر شهید پرسند - گفته:

«نه باور نمی‌کنم حق کشتن کسی را داشته باشم ولی خود را مؤظف می‌بینم که بدی را به پایان رسانم، من به فناء ستم‌گر رای دادم یعنی:

فناء فحشاء برای زن

فناء بردگی برای مرد

فناء ظلمت برای طفل»

در باره ناکامی انقلاب از او پرسیدند مثلی که از شما در باره ناکامی امان‌الله خان پرسند گفته:

«دریغا تصدیق می‌کنم که کار به سرحد کمال نرسید؛ ما اصول حکومت قدیم را در حقیقت زایل ساختیم ولی نتوانستیم آن‌را کاملاً از افکار بزدااییم.

۲۵۳
 اسلالم نظام کفایت نمی کند باین فضایل را تغییر داد دیگر اسبابی
 وجود ندارد ولی بار هنوز می آید
 در آخر پیر مردان قدس سبحانی می فرزند که دوزی زبان حال بنا خواهر گفت:
 « وطن مرا طلبید، تبعه ای ندان بود با آنجا مبارز کردم --
 چندین دفعه بر آن اصول طلب مدارج ترقی در خانه بنا و دست و زورم
 -- حلیفم خود را بقتل فرزد و به بهترین وجه که توانستم با تمام
 پس از آن مغرور بودم و غم، شکوب و تبعه مردم --
 حزب از این عالم را متشکک بود که برایم و بر بنیاد اینم برایم
 آیا به یک دولت خود را بلیت خود که (هولت) حیدر آن قهرمانی است
 نیست اما نقش شخصیت دارد و این میدانند و در راه بر خود آوردن
 یک تاریخ این ملک و این مردم آرزو دارد و شاکر و نهانی است و نخواهد
 که بکنج شایگان و جودش قهرن عبارت مفت در اینگان بصورت نگاشته
 بنیز از این زور، همه نهاد است، همه در است، همه نظایست او
 حواله صد آزان مرد دیگر این کت، فراموشی اینای وطن و مردم
 زمین مکرر سوالی دارد که باین آنگاه که بکلیف هم نشد و بلیت فرست
 ۱- آیا به سر و طه فاضل اول سما به دول در شیت و بیروایان که بودند
 ۲- آیا تا این بنا به سلطنت سر و طه فکر نمی کنند که ارتباط

انهدام مظلالم کفایت نمی‌کند باید خصایل را تغییر داد. دیگر آسیایی وجود ندارد ولی باد هنوز می‌وزد...»

در اخیر پیرمرد انقلابی سخنانی می‌زند که روزی زبان حال شما خواهد گفت:

«وطنم مرا طلبید،... در آن بود با آنها مبارزه کردم ... چندین دفعه برای وصول وطن به مدارج ترقی بی‌رحمانه مقاومت ورزیدم ... وظیفه خود را به قدر خود و به بهترین وجه که توانستم به انجام رساندم پس از آن مغرور، مورد هجوم، معاقب، منکوب و تبعید شدم.»

خوب ازین عالم رمانتیک هوگو که برایم، و به دنیای ریالیزم بیایم آیا به يك دوست سوسیالیست خود که اصولاً چندان قهرمان‌پرست نیست اما (نقش شخصیت) را در تاریخ می‌داند و در راه به وجود آوردن يك تاریخ این ملك و این مردم آرزو دارد شاگرد شما باشد و می‌خواهد که گنج شایگان وجود نیم‌قرنه غبار مفت و رایگان به صورت ناگهانی به زیر زمین نرود، همه مجاهدات، همه یادداشت‌ها، همه نظریات او چون صدها آزاده‌مرد دیگر این کهسار فراموش ابنای وطن و مردم ... نگردد. سوالاتی دارد که باید آنرا اگر تکلیف هم‌شود جواب نوشت:

۱ - آیا در مشروطه‌خواهی اول شما چه رول داشتید و پیشوایان که‌ها بودند.

۲ - آیا تمایل شما به سلطنت مشروطه فکر نمی‌کنید که ارتباط

۳۴۴ ج ۱۳۹
 اوجی به امان الی قال کورنا کنند مشروطیت بشما؟ در اوقات
 به اقوام بی رسته سبک و هم قسم افغانان سلطنت را با هر کس
 لایق می بینید و اگر جمهوریت خواهی در کاسه گذارند و غایت
 فلیس و قلی آن احسان نشود است؟
 ۴- ایانار چه خطور در اول شمارا کش کرد و باز و ایانم فال چسب
 بنا اقدام کرد، بی همه شما درین راه چه بود با کدام رفتار در محیط
 چه انعکاس داشت؟
 ۵- در اینک، به جبهه طیار در رفتید و بعد از آنکه در آن رفتید؟
 ۶- در وقت خطور کانونه شیر و در اول چه فکر داشتید و
 بعد از این چه فکر آمد؟
 ۷- نظر افغانی آن در باب دگر جمهوری چیست؟ چرا با او یک
 خبر ساخته نتوانستید یا اتحاد نکردید در حالیکه شما مردم
 مشترک داشتید بگو مردم نه از یک جفت سبزه می دانستند؟
 ۸- مبارزات در وقت الطفا که شروع رسید؟
 ۹- بار دوم خطور بجس رفتید - جوانان در آن درون از چه قرار
 بود و خطور شما بیشتر از محمودی خدو می شد؟
 ۱۰- از سکوت و در جوامع یک صدمه که باز در سکوت رفت

روحي به امان الله خان كودتا كننده مشروطيت داشته باشد؟ و يا واقعاً به اقوام پي رشد سياسي و هم چشم افغانستان سلطنت را با مركزيت لازم مي دانيد چرا كه جمهوريت خواهي در حرڪات گذشته و تمنيات قلبي و قلمي تان احساس نشده است؟

۳ - آيا نادرشاه چطور در اول شما را كش كرد و باز چرا هاشم خان به حبس شما اقدام كرد. مجاهده شما درين دوره چه بوده با کدام رفقا و در محيط چه انعكاس داشت؟

۴ - چرا يگانه به جنگ ملياردها رفتيد و عبدالمجيد خان را دست انداختيد؟

۵ - به دوره هفت چطور كانديد شديد و در اول چه فكر داشتيد و بعدها جريان چه قسمي آمد؟

۶ - نظر آفاقي تان در باره داکتر محمودي چيست؟ چرا با او يك حزب ساخته نتوانستيد يا اتحاد نكرديد در حالي كه نه تنها مرام مشترك داشتيد بلكه مردم شما را يك جفت سياسي مي دانستند؟

۷ - مبارزات دوره هفت را لطفاً كمی شرح دهيد؟

۸ - بار دوم چطور به حبس رفتيد- جريان در آن درون از چه قرار بود و چطور شما پيش تر از محمودي خلاص شديد؟

۹ - از سكوت خود چرا به قسم يك صدا كه باز در سكوت رفت، مضموني در باره اقدام داوود خان نوشتيد و هم به او قريب شديد.

معمولی در آیه اعدام را در قاتل ششیم و هم به او تیر می‌زنند.

۱- حکایت آینه خرد را نام واپسین چگونه فکر می‌کنید؟
ایمانی خرم: این لیدر العین، اینم دارم حال طور که حضرت جان
خود را زنگی و بر کفان لیسریه که نماز می‌نهد و در آنست که
و این وضعت که تاریخ ملی شما باشد در بار راه برای آن شیب چشم و
شیر از بند و نقد و کر نیک و فراخ آرد ما فخر و کرامت کار
ما فرم درین نامه و سوالات را اولین قدم کرده می‌گویم باید
زبان شماست شود و در آخر امانت بنوا هم حساسیت مردم و
نکلی را که شما را آزادی و ساری است آنها همه که دید و غالب
چند که مدد و فک فقط برای تکثیر عطف حق شما و شما می‌کنند
به پیشگاه نام آزادی و اینار و شرافت و جلالی شما تقدیم کنم:

مردم آزاد و فقیر افتادگان خصوصاً در جنگ ایران ملی آن
در جهل نام تمام مشروط و برای که ضد استبداد بسیار و فرعون
برای بار اول در تاریخ مملکت تمام کرده و می‌جهد شود و فرستاد
بنام رعایا بر سر من توقف می‌کنند و برای
فصل و بنام در نیم قرن از اول مشروط خواهان شروع می‌کنند

۱۰ - حرکات آینده خود را تا دم واپسین چگونه فکر می کنید؟

آغای محترم! این بود عرایض من؛ امیدوارم همان طوری که حشمت جان فرزند زندگی و ببرک خان پرسپاسی شما اند من هم وارث نظرات و اندوخته های تاریخ ملی شما باشم. درین راه برای ترتیب، جمع و شیرازه بندی و نقد و کرتیک و فراهم آوری مأخذ و شروع کار حاضرم. این نامه و سوالات را اولین قدم شمرده می گویم باید زیاده مسامحه نشود؛ و در آخر اجازه می خواهم احساسات خودم و نسلی را که شما برای آزادی و سعادت آنها مجاهده کردید در قالب چند کلمه محدود خشک فقط برای تسکین عطش حق شناسی و سپاس گذاری به پیش گاه مقام آزادی و ایثار و شرافت اجتماعی شما تقدیم کنم:

مردم آزاده و فقیر افغانستان خصوصاً روشن فکران ملی آن در جمله نام تمام مشروطه خواهان که ضد استبداد سیاه و فرعون برای بار اول در تاریخ مملکت قیام کرده و مجاهده نموده اند، وقتی که به نام (غبار) می رسند توقف می کنند زیرا: صاحب این نام (نیم قرن) از اول مشروطه خواهی تا شروع مبارزات

مرقی دکنه جو واپس بجلا ز دست سرخست بی (مان و دل گیر
 اشتغال درشته که در آن حدیث (موقوفیت) و (امنه ال سیات)
 درخشندگی دارد - معنی هسته است که این مرکز ضمه فیض و ال
 بزرگ رانا مال نگاه داشته و ادراک یک محبت آزاد را خزان
 برای حفظ کرده است - در است است که مایه قهرمانی خون
 (عبدالحق خاں رئیس بلوچ) یا (دکتر محمود انصاری) بهترین
 حیثیت و در در ملک مان مانتیم می گیم که در تارکترین شب است
 و استیلا برانند شمار که شجاعت از میان بر و عظم شکستیده
 در فتنه نه و صلیت کا دانه و در ج شکست خورده و ابر سیاه
 استیلا برانند شمار که شجاعت از میان بر و عظم شکستیده
 که حدیث جنگید و باز جنگید در موقع لزوم آرام شد تنفس کرد
 به بدن اینکایش برود توقف کرد باز حمل نمود ، باز حمل نمود در هیچ
 وقت به است دشمنی بیکی نه الله عین دشمن در انظار عباد و در دست
 خودی پیش این قهرمان عدل و حقیقت بود چرخنده است که هر گشت
 بکند تا دور می کند و بکند این خاصیت الهی است که در مقابل دشمن
 می جنگیدند ، هیچ می کردند باز می جنگیدند باز می جنگیدند :
 البته این روش خاص است که در سر الخط خاص تاریخ خود الی و استیلا
 اقصای ناسی می کند زیرا :

مترقی دسته‌جمعی و تنها به مبارزات سرسخت و بی‌امان و پی‌گیر اشتغال داشته که در آن همیشه (معقولیت) و (اعتدال سیاسی) درخشندگی دارد، همین هسته است که این مرکز ضد فیودالی بزرگ را تا حال نگاه داشته و او را مثل يك مجسمه آزادی‌خواهان برپا حفظ کرده است. درست است که ما به قهرمانانی چون (عبدالرحمن خان رئیس بلدیة) یا (داکتر محمودی مشهور) بهترین تحیات و درود ملت‌مان را تقدیم می‌کنیم که در تاریک‌ترین شب‌های ستم و استبداد مانند ستاره‌ها [ی] شهاب از میان ابرها [ی] مظالم شب ستم به شدت درخشیدند و چهره نشان دادند و نور جرئت پخش کردند و ابر سیاه استبداد را پاره کردند. اما خوب‌ترین آفرین توده این کشور را نثار مردی می‌کنم که همیشه جنگیده و باز جنگیده و در موقع لازم آرام شده، تنفس کرده بدون این که پس برود توقف کرده باز حمله نموده، باز حمله نموده در هیچ وقت به دست دشمن چیزی نداده، همیشه دشمن در انتظار عامه و در پیش خودش پیش این قهرمان ملامت و خجالت بوده چیزی نداشته که به رُخ‌اش بکشد تا او را محاکمه کند و بکشد.

این خاصیت آن‌هایی است که در مقابل ناپلیون می‌جنگیدند، صلح می‌کردند باز می‌جنگیدند و باز می‌جنگیدند:

البته این روش خاصی است که از شرایط خاص تاریخ فیودالی و استبداد افغانی ناشی می‌شود زیرا:

درین جا این قدرت از آسمان و از زیر زمین سرچشمه می گیرد. قیام در مقابل آن، قیام در مقابل خدا و قیام در مقابل عنعنه بوده، آزادگان ما را همیشه حسد، رقابت و هم چشمی از درون از پای درآورده - غبار کسی است که درین حصه نیز کامیاب بوده هیچ رقیب هیچ هم چشمی نمی تواند علیه او اشتباهی را ارائه دهد. اشتباه هم کاران و رقبا ی سیاسی و هم چشمان در مقابل اشتباهات او به اندازه بزرگ و زیاد است که قابل مقایسه نیست.

برای آخرین بار هم می بینم که این رادمرد شاگرد مکتب تجربه و مردم در تعیین راه سیاسی و موقعیت خود باز اشتباه نکرده است. امیدواریم که تا دم واپسین این پرچم ضد استبداد در پیشاپیش جبهه آزادی خواهان هم چنان در اهتزاز بوده و تا اخیر عمر شرافت سیاسی روشن فکران ملی افغانستان را هم چنان حفظ کند و در تاریخ آینده کشور بزرگ ترین سند آزادی و وثیقه پایداری مردم افغانستان باشد. این مردم هم با همه بی چارگی و فقر و عدم رشد سیاسی در مقابل قدرت برهنه ایستاد می شوند نه با نان تطمیع می شوند نه به حبس و کشتن تهدید؛ بلکه همیشه سر بلندانه به طرف قربان گاه اجتماعی خود داوطلبانه رفته و می روند و به آیندگان سرمشق می گذارند.

م. طاهر بدخشی

یادداشت:

این نامه را پاك نويس كرده در منزل آغا (واقع جاده ولایت) در خانه آفتاب رُخ منزل او برایش دادم - سوالات او را گيج كرد و حتی خدا می داند در دلش چه ها گشت - زیرا مسأله سلطنت بی پرده آمده بود. هم چنین بالای سوال نادرشاه ایستاد شد و عدم رضایت نشان داد، به هر صورت بعدها باز من حشمت و دنیا را در متینگ موقع دادم و در سال ۴۷ در قسمت تحلیل تاریخ افغانستان در پارك زرنگار در سوم عقرب از آغا به قدردانی یاد کردم اما فردا او تیلیفونی تماس گرفت و گفت، نام مرا در آیند ه نگیرید و من هم چنان کردم، اول ها به نسبت بېړك بد برد اما بعدها از به نسبت هم دفتري من با و اصف باختري و یاری بد برد. لاکن من هیچ وقت احترام را از دست نداده ام و لو که آن ها بی اعتنایی می کنند.